

ولیکن قلم در کف دشمن است

سعدی شیراز

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب
که ابلیس را دید شخصی به خواب

به بالا صنوبر، به دیدن چو حور
چو خورشیدش از چهره می‌تافت نور

فرا رفت و گفت: ای عجب، این تویی
فرشته نباشد بدین نیکویی

تو کاین روی داری به حسن قمر
چرا در جهانی به زشتی سمر؟

چرا نقش بندت در ایوان شاه
دژم روی کرده‌ست و زشت و تباه؟

شنید این سخن بخت برگشته دیو
بزاری برآورد بانگ و غریو

که ای نیکبخت این نه شکل من است
ولیکن قلم در کف دشمن است